

# پیشران‌های روند فرهنگی



امان‌الله شفیقی

بنیاد اندیشه

## تحلیل پیشران‌های روند فرهنگی افغانستان در چارچوب «مثلث آینده»

را در افق سه زاویه مثلث که «وزن گذشته»، «فشار حال» و «کشش آینده» نامیده می‌شود، در نظر گرفت. شواهد تاریخی و نشانه‌های موجود حاکی از آنند که گذشته تیره و تاریک فرهنگی افغانستان و روزگار نابه‌سامان فرهنگی در امروز، آینده فرهنگی را در کشاکش سناریوهای متعدد و پیچیده‌ای قرار داده است. در مباحث آینده‌پژوهی، تعدد، ابهام و سردرگمی سناریوها خبر خوبی تلقی نمی‌شود. بر این حسب، می‌توان نتیجه گرفت که آینده فرهنگی افغانستان در هاله‌ای از ابهام و اقبال قرار دارد و دست تقدیر در آن قوی‌تر از دست تدبیر عمل خواهد کرد.

واژگان کلیدی: روند فرهنگی، آینده‌پژوهی، پیشران، افغانستان،

چکیده  
در آینده‌پژوهی دولت-کشورها به عنوان بازیگران اصلی روابط بین‌الملل، عمدتاً روندهای شش‌گانه‌ای مورد توجه قرار می‌گیرند که در این میان روند فرهنگی-ارزشی جایگاه ویژه‌ای دارد. در نگاه خاص‌تر می‌توان روند فرهنگی را از ارزشی تفکیک کرد و پیشران‌های این روند را متناسب با شرایط هر بازیگر مورد تحلیل قرار داد. ایده اصلی نوشتار حاضر آن است تا پیشران‌های روند فرهنگی افغانستان را با نیت آینده‌پژوهانه مورد بررسی قرار دهد. در میان چارچوب‌های متناسب با روند فرهنگی، چارچوبی که «مثلث آینده» شناخته می‌شود، از قابلیت بسیار خوبی برخوردار است تا چشم‌انداز فرهنگی افغانستان را روشن کند. بر این حسب، می‌بایست آینده‌پژوهی روند فرهنگی افغانستان

مثلاً آینده (وزن گذشته، فشار حال و کشش آینده)

## مقدمه

در مباحث آینده‌پژوهشی ابعاد و زوایای یک موضوع را می‌توان با عطف به گذشته، بودن در حال و نگاه به آینده مورد بررسی قرار داد. عمده آثار و تحقیقاتی که در رابطه با افغانستان صورت می‌گیرند، عمدتاً صبغه تاریخی دارند که در حقیقت بازگشت به گذشته و بخشی از آن به وضعیت حال می‌پردازند؛ اما در رابطه با آینده و احتمالاتی که ممکن است افغانستان را در موضوعات مختلف فرا بگیرد، عنایت چندانی از جانب پژوهشگران صورت نمی‌گیرد. این در حالی است که آینده‌پژوهی یکی از رشته‌ها و رویکردهای مهم است که مراکز آکادمیک و علمی بسیاری در کشورهای توسعه‌یافته و یا در حال توسعه به آن می‌پردازند. ضمن آن که گستره مباحث آن چنان وسیع و دامنه‌دار است که در تمامی رشته‌های علوم تجربی و علوم انسانی کاربرد دارد. در سالیان اخیر بسیاری از کارشناسان تحولات منطقه‌ای دامنه آینده‌پژوهی را به کشورهای جهان سوم نیز کشانده‌اند. سؤال اصلی از منظر ایشان این است که آیا گذشته جهان اول، آینده جهان سوم خواهد بود یا این که این کشورها آینده متفاوتی در پیش خواهند داشت؟ بر این حسب، آینده‌پژوهان تحولات کشورها را در ذیل شش محور اجتماعی، فناوری، اقتصادی، زیست‌محیطی، سیاسی و ارزشی مورد بررسی قرار می‌دهند.

واقعیت آن است که آینده‌پژوهی افغانستان را در ذیل شش محور یادشده می‌توان در یک پروژه کلان به انجام رساند. این محورهای شش‌گانه چنان مهم‌اند که هر یک نیازمند بحث مستقل است. در میان محورها و شاخص‌های شش‌گانه فوق که در ادبیات آینده‌پژوهی از آن تحت عنوان «پیشران» یاد می‌شود، مقوله فرهنگ در افغانستان شایستگی آن را دارد تا با نگاه آینده‌پژوهانه مستقلاً مورد تحلیل قرار گیرد و در واقع به این سؤال پاسخ داده شود که «آینده فرهنگی افغانستان چه خواهد شد؟» در رویکردهای آینده‌پژوهانه مدل‌ها و الگوهای مختلفی برای بررسی موضوعات پیشنهاد شده که البته وضعیت موضوع از حیث ذهنی بودن یا عینی بودن، کمی بودن یا کیفی بودن، علوم تجربی و فنی بودن یا علوم انسانی بودن و... در استخدام روش‌ها و نظریه‌ها مؤثر است. برخی از آینده‌پژوهان در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نسبت به الگویی روی خوش نشان داده‌اند که «مثلاً آینده» نامیده می‌شود. این الگو در عین سادگی این امتیاز را دارد که وضعیت گذشته و حال را با نگاه به آینده و این که گذشته و حال از آینده منقطع نیست و آینده نیز ریشه در گذشته و حال دارد؛ به مانند رابطه اضلاع و یا زاویه‌های سه‌گانه مثلث، مورد بررسی قرار می‌دهد. هم‌چنین آینده‌پژوهان برای مطالعه آینده از سه رویکرد بهره می‌گیرند: الف. رویکرد تحلیلی (چه آینده‌هایی را می‌توان ساخت؟)؛ ب. رویکرد تجویزی یا هنجاری (چه آینده‌ای را باید ساخت؟)؛ ج. رویکرد تصویرپردازی (آینده چگونه است؟).

از این طریق آینده‌پژوهان عوامل و فرایندهای تغییر در حوزه‌های گوناگون مانند سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع را به منظور تحلیل، طراحی و مهندسی آینده شناسایی می‌کنند (پدرام، ۱۳۸۸: ۶). عنوان نوشتار حاضر نشان می‌دهد که این تحقیق در نظر دارد مطابق رویکرد نخست، آینده فرهنگی افغانستان را با رویکرد تحلیلی مورد بررسی قرار دهد.

## ۱. چارچوب‌های مفهومی و نظری

### ۱.۱. فرهنگ

واژه «فرهنگ» امروز به یکی از پرکاربردترین واژگان در ادبیات شفاهی و کتبی جوامع تبدیل شده که البته این خود موجب پیچیدگی مفهومی و تعدد فراوان تعاریف پیرامون آن نیز شده است. از منظر لغت‌شناسان واژه «فرهنگ» در زبان فارسی از دو جزء «فر» و «هنگ» تشکیل شده است. اگر «فر» را یک کلمه تلقی کنیم، در این صورت به معنی نیروی معنوی، شکوه، عظمت، درخشندگی، جدال و... است؛ اما اگر آن را پیشوند به شمار آوریم، به معنای جلو، بالا، پیش و بیرون است. «هنگ» از ریشه اوستایی «سنگ» است؛ به معنی کشیدن و نیز سنگینی، وقار و... هم آمده است. شاید وجه اعتلای مفهومی واژه فرهنگ آن باشد که «فرهنگ»، ژرفای وجودی یک جامعه انسانی و مکنونات و نیروهای نهفته و تراویده‌های مستقل ذهنی و استعدادهای درونی و ویژه فردی را بیرون می‌کشد و خلاقیت‌های آن‌ها را پدیدار می‌سازد (محمودی بختیاری، ۱۳۵۸: ۳۳). صرف نظر از معنای لغوی، آنچه که امروز تعریفی واحد و متفق علیه از «فرهنگ» را سخت‌تر کرده است، برداشت‌هایی‌اند که پیرامون مفهوم اصطلاحی آن شکل گرفته‌اند. تکرار و کاربرد این واژه در ابعاد و موارد مختلف و افتادن آن به دست عامه مردم تا اندازه زیادی فرهنگ را از قیومیت ادیبان و متخصصان این حوزه خارج کرده است.

تعریف‌های فراوان و رویکردهای مختلف و متنوع نسبت به مقوله فرهنگ نشان می‌دهند که تا چه اندازه این واژه در ادبیات عوام و خواص شناور شده است. با این وجود هنگامی که مقوله فرهنگ محور یک پژوهش قرار می‌گیرد، نگارنده ناگزیر است نسبت خود را با آن روشن و تعریف مورد نظر خویش از فرهنگ را مشخص کند. بر این حسب، به نظر می‌رسد در میان این همه تعریف، این دو تعریف یکدیگر را تقویت می‌کنند: «فرهنگ شامل باورهای سنتی، شکل‌های اجتماعی و ویژگی‌های مادی یک گروه نژادی، دینی یا اجتماعی و شکل یک پارچه آگاهی، اعتقاد و رفتار انسان است که تابع ظرفیت فراگیری او و انتقال آگاهی‌ها به نسل‌های بعدی است.» (صدری افشار-حکمی، ۱۳۷۷: ۵۷۳). «فرهنگ مجموعه‌ای پیچیده از باورها، ارزش‌ها و مفاهیم مشترکی است که گروهی را قادر می‌سازد، درکی از زندگی‌شان داشته باشند و صحبت‌هایی برای چگونه زیستن، برای آن گروه فراهم می‌آورد» (فی، ۱۳۸۴: ۱۰۱).



به نظر می‌رسد جنس مفهوم فرهنگ به روشنی بارویکرد آینده‌پژوهی راست می‌آید. چه آن که در جوهر هر تعریفی که از فرهنگ ارائه دهیم، نوعی «پویایی» وجود دارد؛ خصلتی که می‌تواند نقش مهمی در رقم خوردن آینده ایفا کند. مقصود از پویایی فرهنگ این است که فرهنگ از تحولات اجتماعی اثر می‌پذیرد و به همین دلیل، تغییر نگرش‌ها و ارزش‌های جامعه بر تغییر فرهنگ مؤثر است و دیگر این که فرهنگ و تفاوت‌های فرهنگی در سراسر تاریخ شالوده و اساس رفتار انسان را تشکیل داده و او را به پیش رانده است (حاجیان، ۱۳۹۴: ۳۰).

## ۱.۲. آینده‌پژوهی<sup>۱</sup>

شناخت آینده، همواره بخشی از میل دیرینه انسان برای درک دنیای پیرامون خود بوده است. در جهان عقل‌محور امروز، به رغم تلاش بسیار و استفاده از دانش و فناوری، برای فهم چشم‌اندازهایی از فردای انسان، گام‌های کوتاهی برداشته شده‌اند. مجموعه این گام‌ها، در زیر نام دانش نوینی به نام «آینده‌پژوهی» گرد آمده‌اند. آینده‌پژوهی تنها به شناخت کلیت آینده جهان و انسان نمی‌پردازد. شیوه‌های نوین مطالعات آینده‌نگر، در بسیاری از موارد به بررسی جزئیات شکل‌گیری پدیده‌ها و فرایندهای آتی نیز می‌پردازند و دانش‌های مختلف، از سیاست و فرهنگ گرفته تا اقتصاد و جنگ، از علوم فنی و مهندسی گرفته تا علوم زیستی و پزشکی همه را در برمی‌گیرند (تیشه‌یار، ۱۳۹۱: ۱۵).

اصطلاح آینده‌پژوهی به مانند بسیاری از اصطلاحات مرسوم در جهان سوم از دنیای غرب آمده است. در حالی که در کشورهای اسلامی در یکی دو دهه اخیر، آینده‌پژوهی رفته‌رفته پا می‌گیرد، در دنیای غرب پس از جنگ دوم جهانی، آینده‌پژوهی به عنوان راهکاری برای ترسیم دنیایی متفاوت از گذشته و حال، مورد توجه قرار گرفته و به سرعت در حوزه‌های مختلف علوم و فنون گسترش یافته است.

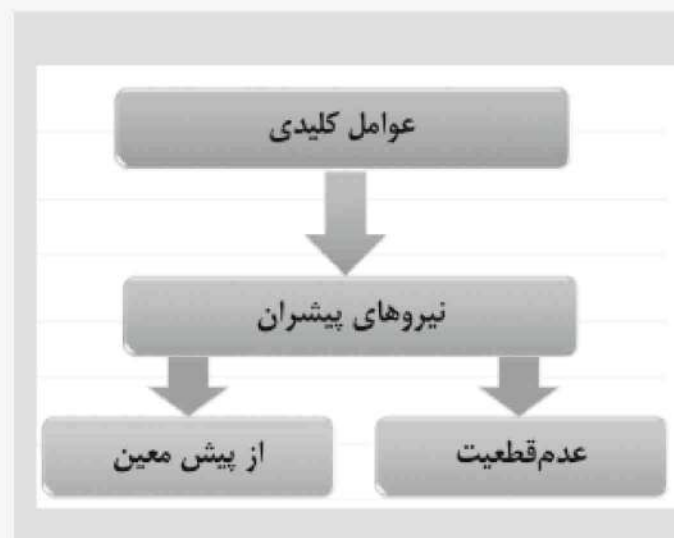
«آینده‌پژوهی» معادل اصطلاح «Futures Studies» است. کلمه جمع Futures به این دلیل استفاده شده که با بهره‌گیری از طیف وسیعی از متدلوژی‌ها و به جای تصور «فقط یک آینده»، به گمانه‌زنی‌های سیستماتیک و خردورزانه، در مورد نه فقط «یک آینده» بلکه «چندین آینده متصور» مبادرت می‌شود. در یک تعریف ساده و در عین حال بسیار ژرف، «آینده‌پژوهی مشتمل بر مجموعه تلاش‌هایی است که با استفاده از تجزیه و تحلیل منابع، الگوها و عوامل تغییر و یا ثبات، به تجسم آینده‌های بالقوه و برنامه‌ریزی برای آن‌ها می‌پردازد. آینده‌پژوهی منعکس می‌کند که چگونه از دل تغییرات (تغییر نکردن) «امروز»، واقعیت «فردا» متولد می‌شود». در این تعریف سه مؤلفه کلیدی وجود دارد. اول آن که آینده‌پژوهی تنها یک علم صرف نیست، بلکه تلفیقی از علم و هنر است. مؤلفه مهم دیگر اشاره به «کشف آینده» است. در واقع در این جا تأکید بر شناسایی و کشف آینده بر مبنای روابط علی و معلولی معینی است. مؤلفه سوم و بسیار حائز اهمیت در این تعریف «شکل بخشیدن به دنیای مطلوب فردا» است (Bell, ۲۰۰۳).

مجموعه این گام‌ها، در زیر نام دانش نوینی به نام «آینده‌پژوهی» گرد آمده‌اند. آینده‌پژوهی تنها به شناخت کلیت آینده جهان و انسان نمی‌پردازد. شیوه‌های نوین مطالعات آینده‌نگر، در بسیاری از موارد به بررسی جزئیات شکل‌گیری پدیده‌ها و فرایندهای آتی نیز می‌پردازند و دانش‌های مختلف، از سیاست و فرهنگ گرفته تا اقتصاد و جنگ، از علوم فنی و مهندسی گرفته تا علوم زیستی و پزشکی همه را در برمی‌گیرند.

اهمیت آینده‌پژوهی در دنیای معاصر چنان است که از سطح رویکرد و روش فراتر رفته و در سطح دانش و معرفت مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛ لهذا آینده‌پژوهی دانش و معرفتی است که چشم مردم را نسبت به رویدادها، فرصت‌ها و مخاطرات احتمالی آینده باز نگه می‌دارد؛ ابهام‌ها، تردیدها و دغدغه‌های فرساینده را می‌کاهد؛ توانایی انتخاب‌های هوشمندانه جامعه و مردم را افزایش می‌دهد و به همگان اجازه می‌دهد تا بدانند که به کجاها می‌توانند بروند (آینده‌های اکتشافی)، به کجاها باید بروند (آینده‌های مجازی) و از چه مسیرهایی می‌توانند با سهولت بیشتری به آینده مطلوب خود برسند (راهبردهای معطوف به آینده‌سازی)» (ملکی‌فر، ۱۳۸۵: ۲۴۴).

### ۱.۳. پیشران<sup>۱</sup>

در منظومه آینده‌پژوهی تعابیر و اصطلاحات معناداری وجود دارد که مهم‌ترین آن عبارتند از: روند، رویداد، تصویر (سناریو) و اقدام است. در میان این مقولات، روندها به آن دلیل که معطوف به باور و عمل انسان است، اهمیت خاصی دارد؛ اما این پیشران‌ها هستند که سرنوشت یک روند و یا روندها را تعیین می‌کنند. به همین دلیل در مباحث آینده‌پژوهی نیروهای پیشران از آن‌جا که نقش بسیار مهمی در ساختن روندها دارند، بسیار مورد توجه قرار می‌گیرند. «نیروهای پیشران» مفاهیمی‌اند که بیشتر در طراحی سناریوها مورد استفاده قرار می‌گیرند و منظور از آن نیروهایی‌اند که بر پیامد رویدادها اثر می‌گذارند؛ به عبارت دیگر نیروهای پیشران، نیروهایی هستند که آینده جهان را می‌سازند. این نیروها مستقل از مسأله، موضوع یا سازمانی هستند که بر روی آن تأثیر می‌گذارند؛ به عبارت دیگر عناصری هستند که باعث حرکت و تغییر در طرح اصلی سناریوها شده و سرانجام داستان‌ها را مشخص می‌کنند. پیشران‌ها یک‌دست نیستند. چه آن‌که



در میان پیشران‌ها، نیروهایی وجود دارند که در تقابل با یکدیگرند. در واقع، برخی از پیشران‌ها از پیش معین هستند و می‌توان در خصوص جهت‌گیری آینده این پیشران‌ها قضاوت کرد؛ اما جهت‌گیری برخی از پیشران‌ها در آینده به صورت دقیق و روشن مشخص نیست. این پیشران‌ها عدم قطعیت‌ها را به وجود می‌آورند. به این ترتیب پس از شناسایی عوامل کلیدی (روندها)، نوبت به شناسایی پیشران‌های مؤثر بر آن‌ها و سپس عدم قطعیت‌ها خواهد رسید.

سلسله مراتب میان عوامل کلیدی (روندها)، نیروهای

پیشران و عدم قطعیت‌ها

البته حضور «عدم قطعیت» در پیشران‌ها به معنای فروکاسته شدن

forces driver -۱

اهمیت آن نیست. چه آن‌که در آینده‌پژوهی این عدم قطعیت است که به سناریوها معنا داده و باب بحث و جدل را گشوده نگاه می‌دارد. به نوشته یکی از اندیشمندان معاصر: «جهان معاصر جولانگاه ناپایداری و عدم قطعیت‌ها است. ما در روزگاری زندگی می‌کنیم که سونامی ویرانگر تغییرات موجب شده است که حتی استراتژی‌ها مرده به دنیا بیایند. تغییر شگرف دکترین‌ها و پارادیم‌ها، جهش‌های خیره‌کننده علم و فناوری و شکل‌گیری بحران‌های نوپدید جهانی هم چون گرم شدن زمین، بحران آب، انرژی، منابع، غذا، فروپاشی نظم سنتی دوران جنگ سرد و تلاش برای استقرار نظم نوین، جهانی شدن اقتصاد و حتی فرهنگ موجب شده‌اند که بشر در عرصه‌های اجتماعی، فناورانه، اقتصادی، زیست‌محیطی و سیاسی با چالش‌ها و گسست‌های تازه مواجه شود.» (خزایی، ۱۳۹۳: ۲۳۹).

### ۲. چارچوب نظری؛ مثلث آینده

محققان آینده‌اندیش با توجه به زمینه فکری و علمی شان، چارچوب‌ها و الگوهای مختلفی را در بحث آینده‌پژوهی به کار می‌گیرند. الگوها و مدل‌های تحلیل‌های وافر در باب آینده‌پژوهی نشان می‌دهند که این حوزه تا چه اندازه توسعه پیدا کرده است. بی‌گمان در حوزه فرهنگ‌پژوهی آن‌چه «مثلث آینده» خوانده می‌شود، یکی از معتبرترین و در عین حال ساده‌ترین چارچوبی است که می‌توان آینده فرهنگ افغانستان را در آن تحلیل کرد. در حقیقت نظریه مثلث آینده به عنوان یکی از ابزارهای مؤثر آینده‌پژوهی، متکی بر این اصل است که آینده از بر هم کنش نیروهای متفاوت ساخته می‌شود؛ به عبارت دیگر مثلث آینده، چارچوب فکری قابل فهم و منسجمی از سه نیروی کلیدی تأثیرگذار آینده به دست می‌دهد. ایده مثلث آینده که تئوریسین آن سهیل عنایت‌الله از پیشگامان آینده‌پژوهی در جنوب شرق آسیا است، چارچوب منضبطی با ترکیب سه زمان گذشته، حال و آینده پدید آورده است که با تکیه بر آن سیاست‌گذاران و دیگر تصمیم‌گیرندگان، از جمله در بخش فرهنگ، بهتر می‌توانند بدانند که در فرآیندهای برنامه‌ریزی راهبردی باید بر چه نقاطی متمرکز شد. به نوشته عنایت‌الله: «ما از طریق مثلث آینده‌پژوهی قادر به تمایز بین تصاویر، پیشران‌ها و وزن‌های آینده خواهیم بود. تصاویر کشش‌هایی هستند که گاهی اوقات آگاهانه و گاهی اوقات ناخودآگاه هستند؛ آن‌ها پارامترهای آینده مرسوم و آینده‌های رقیب را تعریف می‌کنند.» (عنایت‌الله، ۱۳۸۸: ۲۸۴). سه زاویه مثلث آینده، در واقع سه دسته نیروی ذیل را بر می‌سازند که امتزاج این نیروها، به آینده شکل می‌بخشند:

۱. مقاومت در برابر تغییر (وزن گذشته): گذشته که به ویژه خود را در قالب واقعیت‌های امروز نشان می‌دهد؛ اغلب به عنوان مانعی فراروی حرکت به سمت تصویرهای مطلوب آینده (به ویژه چشم‌اندازها) آشکار می‌شود. وزن گذشته همان نیروی مقاومت در برابر تغییر است. انسان از منظر بیولوژیکی طوری ساخته شده است که در برابر هر نوع تغییر مقاومت می‌کند. گذشته از این، زیرساخت‌ها و ساختارهای اجتماعی/



سازمانی موجود نیز که محصول گذشته‌اند، تغییر را بر نمی‌تابند و با آن مقابله می‌کنند. این همه در حالی‌اند که تحقق تصویرهای مطلوب و حتی نامطلوب آینده، نیازمند تغییر است. از این رو، شناخت ژرف واقعیت‌های موجود و عواملی که در گذشته به آن شکل بخشیده‌اند، گامی اساسی در فرایند خلق آینده مطلوب محسوب می‌شود.

۲. پیش‌بینی‌ها و روندهای جاری (فشار حال): روندها (الگوهای پایدار تغییر در حوزه‌های مختلف اجتماعی)، نقش نیروهای پیشران جهان، جامعه و سازمان را به سمت آینده بازی می‌کنند. از منظر آینده‌پژوهی، روندها و پیش‌بینی‌ها عموماً به آینده‌های محتمل شکل می‌دهند که ممکن است با تصویرهای مطلوب از آینده مغایر باشند، در حالی که ما می‌خواهیم به سمت مقصد خاصی برویم، روندها ممکن است ما را جایی ببرند که نباید آن‌جا باشیم.

۳. تصویرهای رقیب از آینده (کشش آینده): این تصویرها اثر کششی دارند و از طریق ایجاد نیرویی به نام «کشش آینده» وضع موجود را به سمت آینده سوق می‌دهند. بدیهی است که آینده به سود تصویری شکل می‌گیرد که کشش بیشتری ایجاد می‌کند. تصویرهای آینده، از جمله چشم‌اندازها، از طریق فرهنگ‌سازی به تصویرهای مشترک تبدیل می‌شوند. اگر فرهنگ را هم چون «برنامه‌ریزی جمعی ذهن‌ها» تعریف کنیم، فرهنگ‌سازی در مورد تصویرهای آینده به این معناست که از طریق اشاعه اثر بخش این تصویرها در میان توده‌ها، می‌توانیم اذهان مردم را نسبت به آینده رهبری کنیم، به طوری که آن‌ها درک و بینش مشابهی از آینده به دست آورند (عنایت‌الله، ۱۳۸۸: ۴۶).

### ۳. تحلیل پیشران‌های فرهنگی افغانستان

بسی روشن است که وضعیت امروز فرهنگی افغانستان میراث دیروز این کشور و ادامه سنتی است که در دو و نیم قرن گذشته بر دوش این کشور سنگینی می‌کند. اگرچه بسیاری از محققان تحولات گذشته افغانستان را با نموده‌ها و شاخص‌های سیاسی و اجتماعی مطالعه می‌کنند و تمرکز چندانی بر مقوله فرهنگ به عنوان زیربنای تحولات ندارند؛ اما تردیدی نیست که بخش بزرگی از معضلات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، امنیتی و... مرهون درهم‌پیچیده شدن مقوله فرهنگ در این کشور است؛ به عبارت دیگر، استمرار منازعات سیاسی و اجتماعی در طول تاریخ افغانستان در حقیقت از منازعه خرده‌فرهنگ‌های موجود در این کشور برخاسته است.

بنابراین، هیچ آینده‌پژوهی پیشران‌های فرهنگی افغانستان را نمی‌تواند بدون جدال‌ها، جنجال‌ها، کشمکش‌ها و حتی نسل‌کشی فرهنگی‌ای که در تاریخ افغانستان رخ داده و سرریز کردن آن به اکنون و تداوم آن در آینده، مورد تحلیل قرار دهد. به نوشته یکی از روشنفکران افغانستان: «مشکل عمده تاریخ سیاسی افغانستان، نه تنها عدم تحلیل رابطه فرهنگ جامعه با نظام سیاسی جامعه بوده است، بلکه تأثیرپذیری از این تاریخ سیاسی، به عنوان یگانه میراث گذشته، زیربنای سیاست امروز را نیز تشکیل می‌دهد. رابطه گذشته با آینده، یگانه امکانی است

که تکامل اجتماعی- فرهنگی و تکامل نظام سیاسی- اجتماعی جامعه را قابل درک می‌سازد. قطع رابطه گذشته با آینده، در واقع قطع شاه‌رگ حیات سیاسی- اجتماعی و خشکانیدن جریان تکامل است. هیچ گذشته‌ای وجود ندارد که تأثیرش بر زمان حال به ملاحظه نرسد و هیچ پدیده اجتماعی- فرهنگی- سیاسی گذشته وجود نخواهد داشت که تکامل خویش را در آینده ادامه ندهد. آنچه امروز داریم، به مقیاس تحولات اجتماعی، چیزی نیست مگر پدیده‌های تکامل‌کرده دیروز؛ و آنچه فردا خواهیم داشت، چیزی نخواهد بود مگر همین پدیده‌های تکامل‌کرده امروز؛ و همین پدیده‌های در حال تکامل اجتماعی، فرهنگی و سیاسی‌اند که نمونه‌های عمل را در روابط اجتماعی به وجود می‌آورند و روابط اجتماعی‌اند که نظام سیاسی جامعه را شکل می‌دهند.» (دای فولادی، ۱۳۷۷: ۱۸-۱۹).

سیال بودن و بی‌قراری مفهوم فرهنگ به عنوان زیربنای مقوله‌های دیگر، هرچند آینده‌پژوهی پیرامون آن را تا اندازه‌ای با ابهام روبه‌رو می‌کند؛ اما این به معنای دست‌شستن از قرار دادن مختصات فرهنگی یک جامعه در چرخه آینده‌پژوهی نیست. در ادبیات آینده‌پژوهی، فرهنگ در ذیل پیشران‌های ارزشی و بعضاً اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ اما واقعیت این است مقوله فرهنگ به دلیل اهمیت و نقشی که در ترسیم و ساختن آینده یک جامعه ایفا می‌کند، می‌تواند مستقلاً پیشران‌های خود را داشته باشد. مدعای نوشتار حاضر این است که شاخص‌های فرهنگی افغانستان را می‌توان در چارچوب مثلث آینده قرار داد و کشش آینده فرهنگی این کشور را با توجه به وزن گذشته و فشار حال، مورد بررسی و تحلیل قرار داد.

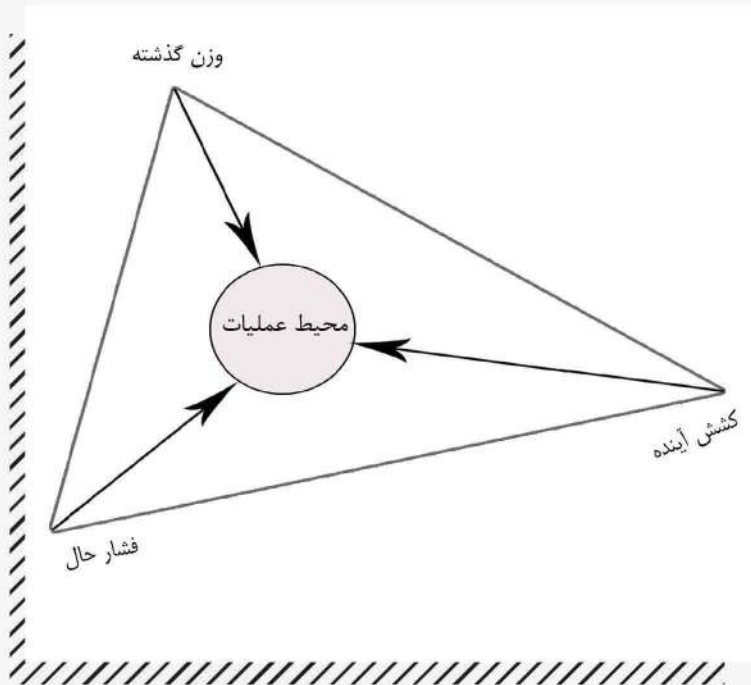
#### ۳.۱. وزن گذشته پیشران‌های فرهنگی

گذشته در آینده‌پژوهی نقشی پررنگ دارد. عمق نگاه به آینده شبیه گذشته است؛ لکن یک گذشته داریم، ولی چند آینده! کسانی می‌توانند گذشته را به یاد بیاورند، می‌توانند به آینده نیز بیندیشند. روش تحلیل تاریخی مبتنی بر این گزاره است که گاهی تاریخ تکرار می‌شود. بر پایه تحلیل‌های گذشته، می‌توان سرانجام برخی از وقایع آینده را پیش‌بینی کرد (پدرام، ۱۳۸۸: ۱۰). هرچند که گذشته فرهنگی هیچ جامعه‌ای بی‌وزن نیست؛ اما ماندن در گذشته در جوامعی مانند افغانستان آینده‌اندیشی را با چالش مواجه کرده است. هرچند افغانستان جزیره فرهنگی جدا افتاده از منطقه نیست؛ اما وضعیت فرهنگی این کشور تحت تأثیر گذشته قرار داشته و می‌توان گفت سایه گذشته بر اکنون و آینده این کشور سنگینی می‌کند. گذشته فرهنگی این کشور نشان می‌دهد که عناصر چندقومی بودن، چندمذهبی بودن، چندزبانی بودن و... به افغانستان چهره چندفرهنگی داده‌اند. وضعیت چندفرهنگی زمانی پدیدار می‌شود که اصحاب فرهنگ‌ها در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و درهم‌تنیده می‌شوند. این وضعیتی است که در طول یک قرن اخیر به ویژه در شهرهای بزرگ افغانستان به ویژه پایتخت این کشور اتفاق افتاده است. چنان‌که فهمی هویدی روزنامه‌نگار دهه





سیال بودن و بی‌قراری مفهوم فرهنگ به عنوان زیربنای مقوله‌های دیگر، هرچند آینده‌پژوهی پیرامون آن را تا اندازه‌ای با ابهام روبه‌رو می‌کند؛ اما این به معنای دست‌نشدن از قرار دادن مختصات فرهنگی یک جامعه در چرخه آینده‌پژوهی نیست. در ادبیات آینده‌پژوهی، فرهنگ در ذیل پیش‌بینی‌های ارزشی و بعضاً اجتماعی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ اما واقعیت این است مقوله فرهنگ به دلیل اهمیت و نقشی که در ترسیم و ساختن آینده یک جامعه ایفا می‌کند، می‌تواند مستقلاً پیش‌بینی‌های خود را داشته باشد.



۱۹۸۰ در افغانستان، ساختار اجتماعی و فرهنگی پایتخت

افغانستان را «موزاییکی» می‌نامد و می‌نویسد: «ساخت آدم‌ها در خیابان‌های شهر، موزه‌ای را ترسیم می‌کند که بیانگر موزاییک انسانی ویژه افغانستان است. نژادها و قبایل متعددی با عادات، سنت‌ها و اشکال مختلف؛ اما همه در یک بافت و رشته دیده می‌شوند. همه این شکل‌ها، رنگ‌ها، چهره‌ها و نژادها در خیابان‌های کابل از پیش چشم می‌گذرند. حتی شاید باورت نیاید که همه آنان بسته به یک کشور و دارای یک هویت باشند» (هویدی، ۱۳۶۲: ۱۱۸-۱۱۹).

آنچه هویدی از وضعیت فرهنگی یک کلان‌شهر در افغانستان ترسیم می‌کند، وضعیت اکنون این شهر نیز هست. هنوز هم در مقیاسی کوچک‌تر، جامعه شهری کابل ساختار فرهنگی موزاییکی دارد و محله‌بندی‌ها و مرکزکشی‌های موجود میان اقوام و فرقه‌های مختلف و متعاقب آن نگرش‌ها و نمودهای فرهنگی حالت جزیره‌ای خود را حفظ کرده‌اند. ضمن آن‌که در سطح کلان این وضعیت در برخی مناطق مشهودتر و شدیدتر است. این سنت میراثی است که از گذشته بر جای مانده و تغییر آن امر ساده‌ای نیست. در حال حاضر مقوله‌های قومیت، مذهب و زبان به عنوان سه مؤلفه کلیدی نقش مهمی در معادلات اجتماعی افغانستان ایفا می‌کنند. به موازات عرصه سیاست، مقوله‌های دیگر اجتماعی مانند سکونت‌گاه‌ها، خانواده، آموزش و مناسبات اجتماعی شدیداً متأثر از تمایزات قومی، مذهبی و زبانی‌اند. هامونی نظام لیبرال‌دموکراسی در این کشور پس از طالبان و ترویج آموزه‌های کلان‌نگرانه و ملی‌گرایانه نیز تغییر ملموسی در ذهنیت قومی، مذهبی و زبانی عموم جامعه ایجاد نکرده‌اند. در دوره پساتالبان، یافته‌های پژوهشی و داده‌های تجربی

نشان می‌دهند که در اغلب موارد، نهادهای مدنی قادر به شکستن مرزهای قومی نیستند. هنوز نهادهای مدنی کارکردهای قومی دارند و حوزه گسترش آن‌ها از مرزهای یک قومیت معین یا حتی در برخی موارد از یک حوزه جغرافیای معین؛ مانند هرات، پنجشیر، هزاره‌جات و... فراتر نمی‌رود (هویدی، ۱۳۶۲: ۶۵).

گذشته اختلافات فرهنگی که خود را عمدتاً در چهره منازعات اجتماعی و سیاسی نشان داده است، خاطره جمعی تلخی را در ذهنیت بسیاری از اقلیت‌های این کشور به وجود آورده است. سرکوب‌های زبانی، مذهبی و سیاست حذف فیزیکی و اعدام فرهنگی اقلیت‌ها در تاریخ معاصر افغانستان تبدیل به نفرت‌های دامنه‌دار و دوام‌داری شده‌اند که کماکان روح و روان بسیاری از مردم این کشور را می‌گزند؛ به عبارت دیگر هول و هراس تاریخی خرده‌فرهنگ‌های موجود در افغانستان نسبت به نیت و برنامه‌های فرهنگ مسلط در این کشور همیشه وبال گردن بخش بزرگی از جامعه افغانستان بوده است. این وضعیت به استمرار مجموعه‌های فرهنگی تا به امروز معاضدت نموده و هرگونه آینده‌اندیشی در مراودات و تعاملات میان فرهنگی را با ابهام مواجه نموده است. چنان‌که نویسندگان کتاب «افغانستان، اقوام و کوچی‌نشینی» می‌نویسند: «مجموعه‌های فرهنگی چنان در روح و سطوح زندگی منسوبین خود پیچیده‌اند که گاه فرصت و اجازه مراد با سایر فرهنگ‌های مجاور را نیز سلب نموده‌اند که سیر و صورت این تفاوت‌ها بیش‌ازحد مهم جلوه داده شده و به تعارضات پنهان و گاه آشکار میان مجموعه‌های مختلف منجر شده‌اند.» (لیور، ۱۳۷۲: ۱۹۸-۲۰۴).

نلسون ماندلا چهره شاخص آفریقا هنگامی که پس از بیست و هفت سال تحمل زندان در آفریقای جنوبی، رها شد و سپس به ریاست جمهوری رسید، گفت: «گذشته را می‌توان بخشید؛ اما نمی‌توان فراموش کرد»؛ لهذا می‌توان گفت تاریخ تاریک افغانستان، کار آینده‌اندیشی فرهنگی را دشوار کرده است. صفحات این تاریخ به ویژه در فزاینده‌ای از آن مانند دوره حکمرانی امیر عبدالرحمن خان در اواخر قرن نوزدهم و حکومت طالبان در اواخر قرن بیستم، آکنده از اتفاقات تلخی‌اند که هیچ‌گاه از خاطره جمعی مردم این کشور به ویژه نسل‌های بعدی قربانیان پاک نمی‌شود؛ به عبارت دیگر نمی‌توان از گذشته‌ها گذشت و برای اکنون و آینده فرهنگی افغانستان، صرف نظر از گذشته، طرحی نو در انداخت. بی‌گمان پژواک صدای فرمانده طالبان که پس از تصرف شهر مزار شریف در ۱۹۹۹ با صدای بلند در شهر فریاد می‌زد: «رافضی‌ها را قتل عام کنید، گناهش بر گردن من» (محمدپور، ۱۳۸۵: ۲۷)، نسل‌اندرو نسل در ضمیر شیعیان هزاره افغانستان باقی خواهد ماند. کما این‌که از کنار کارنامه حکام این کشور در تضعیف یا حذف زبان فارسی به عنوان یکی از مظاهر فرهنگی بخش بزرگی از جمعیت افغانستان، نمی‌توان به سادگی گذشت. از منظر بسیاری از فعالان فرهنگی افغانستان، سیاست سرکوب و تضعیف زبان فارسی، تلخ‌کامی‌های بسیاری در گذشته افغانستان به وجود آورده که آثار آن سر به آینده خواهند سایید. به نوشته یکی از نخبگان زبان و ادب فارسی دری: «زبان پشتو بی‌آن‌که از دستگاه واژگانی و غنای فرهنگی نظیر فرهنگ و ادب فارسی برخوردار باشد، هم‌تراز و حتی برتر از زبان و فرهنگ فارسی نمود شده و پشتوانه‌های سیاسی و اداری و اقتصادی که به زبان پشتو داده شده، از یک طرف شاهراه‌های زبان و فرهنگ فارسی در افغانستان را تیره‌وتار گردانیده و از طرف دیگر کوره‌راه‌های زبان پشتو نیز کوبیده نشده و هموار نگردیده‌اند.» (مایل هروی، ۱۳۷۱: ۸۴).

بی‌گمان عناصر فرهنگی بسیاری وجود دارند که پیوسته ما را به گذشته باز می‌گردانند که پرداختن به هر یک موجب تطویل خواهد شد؛ اما در این میان نمی‌توان از کنار سنت‌هایی که برای قرن‌ها دامن فرهنگ بخشی از مردم افغانستان را رها نمی‌کند، به سادگی گذشت. پایبندی جزم‌اندیشانه به سنت‌های نیاکان و قبیله‌ای باقی ماندن بخش بزرگی از جامعه، چالش دیگری است که محصول ماندن در گذشته است. واژه‌ای که اینک در افغانستان «پشتون‌والی» خوانده می‌شود، اشاره به پایداری سنت‌های قبیله‌ای از گذشته دور تا به امروز دارد. پشتون‌والی در حکم قانون اساسی فرهنگ عشیره‌ای است که دستورات عمل‌های آن معتبر است. به نوشته مارتین یوانز؛ «اگرچه این مجموعه دستورها که «پشتون‌والی» خوانده می‌شود، در طول سال‌ها تا حدی انعطاف‌ناپذیری‌اش را از دست داده است، هنوز بعضی از جنبه‌های آن مانند کین‌خواهی (بدل)، مهمان‌نوازی (ملمستیه) و پناه دادن به پناهجویان (نانوتی) به قوت خود باقی‌اند. آن‌چه توهین به «ناموس» به شمار می‌آید یا اختلافات سیاسی و اقتصادی باعث می‌شود که کین‌خواهی‌های شخصی یا عمومی در حد خانواده یا

قبیله، جزء لاینفک زندگی پشتون‌ها باشد.» (یوانز، ۱۳۹۶: ۱۳).

بسیار واضح است که ادامه سنت‌های فرهنگی همانند پشتون‌والی در قرن بیست و یکم، آینده‌اندیشی روند فرهنگی را به چالش می‌کشند. لهذا تکامل فرهنگی در افغانستان با اتفاق نخواهد افتاد یا این‌که شاهد دوگانگی و دو قطبی شدن فرهنگی در جامعه خواهیم بود. به نوشته یکی از نواندیشان معاصر؛ «تکامل منطقی فرهنگ، جامعه مترقی می‌سازد و جامعه مترقی همواره روزنه روشن را بر روی فردای تکامل خویش گشوده نگه می‌دارد. جامعه قبیله‌ای بسته و کهنه پرست عنصر سازندگی را فراموش می‌کند و هیچ‌گونه مسئولیتی را به خاطر پذیرش پدیده‌های رو به تکامل و مترقی نمی‌پذیرد و تکامل و ترقی، در هم چون جامعه، پدیده‌های ماورایی و تقدیری محسوب می‌گردند که عناصر شر و فساد گاهی خیلی بیشتر از عناصر خیر و ثواب در شکل دادن ساختارها و نهادهای اجتماعی آن نقش بازی می‌کنند. برای نجات از همین فساد و شر است که فرهنگ جامعه قبیله‌ای در ساختن شعور اجتماعی و سیاسی فرد قبیله‌ای، بیشتر از آن‌که دنیای باز رو به تکامل و ترقی را گوشزد کند، دنیای بسته مذهبی - خرافی محکوم به تقدیر و جبر را گوشزد می‌کند که هیچ نشانه‌ای از آزادی و اراده انسان، به عنوان خلیفه خدا در زمین در آن دیده نمی‌شود.» (دای فولادی، ۱۳۷۷: ۲۰).

در میان گذشته‌گرایی فرهنگی و قبیله‌ای ماندن بخشی از جامعه، فرهنگ جنسیت اهمیت ویژه‌ای دارد. چه آن‌که نگاه به مقوله جنسیت در افغانستان تضاد لاینحلی را میان گذشته، اکنون و آینده نشان می‌دهد. اهمیت نگاه سنت‌گرایانه به جایگاه زن در افغانستان به عنوان یکی از مهم‌ترین پیشران‌های اجتماعی که پیامدهای فراوان فرهنگی دارد، چنان است که بدون بیرون کشیدن زنان از سنت‌های جامعه قبیله‌ای، شانس برای موفقیت آینده‌اندیشی در افغانستان باقی نمی‌ماند. زنان نیمی از پیکره جامعه‌اند و گذاشتن ایشان در گذشته، هیچ سناریویی جز بقا در وضعیت اکنون را در آستانه موفقیت قرار نمی‌دهد. شواهد نشان می‌دهند که هنوز هم زن افغان در مقایسه با کشورهای هم‌جوار، نتوانسته است از گذشته خود فاصله بگیرد. مهم‌ترین چالشی که زنان افغان در حرکت به پیش با آن دست به گریبانند، این است که نمی‌دانند که چگونه از سنت‌های کهنه و جامد گذشته عبور کنند. در سنت کهن و بومی افغانستان تفاوت‌های جنسی به مانند گذشته هم در حیطه خصوصی و هم در حوزه عمومی به جای خود باقی است. حاکمیت ارزش‌های پدرسالاری در سنت فرهنگی و اجتماعی افغانستان، زن‌ها را به شدت منزوی نموده و خارج از حیطه تصمیم‌گیری‌ها و نقش‌آفرینی‌ها قرار داده است (داریوش، ۱۳۹۲: ۴).

### ۳.۲. فشار حال پیشران‌های فرهنگی

در چارچوب الگوی مثلث آینده، وضعیت حال نیز بسی در ساختن آینده‌زی نقش است، چه آن‌که حال نیز مانند گذشته در برابر تغییر از خود مقاومت نشان می‌دهد و در حقیقت سعی می‌کند روندهای موجود را حفظ کند. این در حالی است که سناریوهای رقیب خواستار





در میان گذشته‌گرایی فرهنگی و قبیله‌ای ماندن بخشی از جامعه، فرهنگ جنسیت اهمیت ویژه‌ای دارد. چه آن‌که نگاه به مقوله جنسیت در افغانستان تضاد لاینحلی را میان گذشته، اکنون و آینده نشان می‌دهد. اهمیت نگاه سنت‌گرایانه به جایگاه زن در افغانستان به عنوان یکی از مهم‌ترین پیشران‌های اجتماعی که پیامدهای فراوان فرهنگی دارد، چنان است که بدون بیرون کشیدن زنان از سنت‌های جامعه قبیله‌ای، شانسی برای موفقیت آینده‌اندیشی در افغانستان باقی نمی‌ماند.

عبور از وضعیت حال هستند. علاوه بر این، نیروهای بسیاری در وضعیت اکنون وجود دارد که شانه‌به‌شانه یکدیگر به سمت آینده حرکت می‌کنند. این وضعیت حال را تحت فشار قرار می‌دهد و تا اندازه‌ای شرایط سردرگم‌کننده‌ای به وجود می‌آورد. سخت شدن شرایط در حال موجب پیچیدگی امور در آینده شده و فشار حال، آینده را نیز تحت فشار قرار می‌گذارد. در افغانستان گذشته فرهنگی وزن سنگین خود را تا اکنون حفظ نموده و چیزی از فرجهی آن کاسته نشده است؛ اما در این جا مسأله این است که وضعیت اکنون فرهنگی این کشور نیز به شدت با فشار مواجه است. کشمکش‌های موجود میان نخبگان در رابطه با بسیاری از عناصر فرهنگی؛ همانند زبان ملی، هویت ملی، مذهب رسمی، موسیقی سنتی و مدرن، سنت‌های ملی و عشیره‌ای، مواجهه با نوگرایی و... حاکی از آنند که پیرامون آینده فرهنگی این کشور سناریوهای بسیار و پراکنده‌ای وجود دارند.

در حقیقت گسست‌های فرهنگی موجود میراث تاریخ و گذشته افغانستان است. اگر در گذشته حاکمان پشتون تبار افغانستان با هدف یکپارچگی زبانی، شمشیر را علیه زبان فارسی از نیام کشیده بودند، در شرایط فعلی جمعیت فارسی‌زبان افغانستان، موفق شده‌اند فارسی را در کنار پشتو به عنوان یکی از دو زبان ملی کشور وارد قانون اساسی این کشور کنند. البته چنین اقدامی هر چند تا اندازه‌ای رضایت‌مندی عمومی ایجاد نمود؛ اما به دو مسأله دیگر دامن زده است؛ املائی خواسته‌های زبانی اقوام ازبک، بلوچ، ترکمن و نورستانی را تحریک نموده تا زبان مادری‌شان بهره‌ای از رسمیت پیدا کند. ثانیاً دوزبانه شدن کشور، هزینه‌های بسیاری بر دوش دولت و جامعه گذاشته تا به ناچار تمامی متون رسمی کشور را به دو زبان تنظیم نموده و هم‌زمان هر دو زبان را در مدارس و مراکز علمی ترویج کند که البته کار بسیار دشواری است. ضمن آن‌که دوگانگی زبانی در سالیان اخیر بارها به اختلافات فرهنگی میان فارسی‌زبانان و پشتوزبانان منجر شده است، حتی در نامیدن مراکز علمی همانند «دانشگاه/پوهنتون» و حتی در رسمی

بودن عنوان «وزارت فرهنگ/وزارت کلتور» خود را نشان داده است. سید عسکر موسوی بر این باور است که فرایند ملت‌سازی در افغانستان از همسان‌سازی فرهنگی آغاز شده و این روند در طول قرن بیستم تاکنون ادامه داشته که از آن «فرایند افغانی شدن» تعبیر شده است. آموزش اجباری زبان پشتو یکی از این سیاست‌ها بوده است. از پیامد این تحمیل زبانی نوعی کشور دوزبانه پدید آمده و کشور به سه بخش تقسیم شده است؛ ولایات پشتون‌نشین، ولایات مختلط دری (فارسی) و پشتوزبانان و ولایات فارسی‌زبانان (موسوی، ۱۳۷۹: ۲۱۱-۲۱۲). فشار حاصل از این دوگانگی پیامدهای مخرب دیگری نیز برجای گذاشته است. رنجی که اینک بخش بزرگی از جامعه افغانستان از بی‌سواد و کم‌آگاهی تحمل می‌کنند، محصول دوگانگی و بعضاً تضاد فرهنگی در حوزه زبان است. البته پس از سرنگونی طالبان و روی کار آمدن نظام جدید، هر چند در عرصه آموزش تحولات چشمگیری صورت پذیرفته؛ اما به نظر می‌رسد که هنوز هم افغانستان در شمار کشورهای قرار دارد که بیشترین جمعیت بی‌سواد را در خود جای داده و از نظام آموزشی کارآمد محروم است. بدتر از همه جمعیت ده‌میلیونی زنان و دختران بی‌سواد، آینده تیره‌ای را در برابر حکومت افغانستان قرار داده است. آمارهای بانک جهانی نشان می‌دهند که اندازه سواد زنان تنها ۲۱٪ است و ممکن است که این رقم پایین‌تر از این هم باشد. گرچه دختران ۳۰٪ دانش‌آموزان را در افغانستان تشکیل می‌دهند، ولی این رقم با استانداردهای جهانی فاصله دارد. عمق فاجعه در این جاست که آمار بی‌سواد در جنوب و شرق افغانستان به دلیل حاکمیت شدید سنت‌ها و محرومیت گسترده زنان و دختران از آموزش، شمولیت بیشتری دارد (بانک جهانی، ۲۰۰۵: ۱۰۳). هر چند فشار کنونی ناشی از گسست فرهنگی در حوزه زبان، آینده



یک طرف و واقعیت اجتماعی موجودشان از طرف دیگر، به وجود آمده است. استفاده از نام افغانستان به عنوان نام کل کشور، در قدم اول به نوعی انحصار قدرت، تحمیل هویت افغان‌ها بر غیرافغان‌ها و انکار موجودیت دیگر ساکنان این سرزمین اشاره دارد (موسوی، ۱۳۷۹: ۲۶-۳۳).

آنچه ساختن هویت ملی در افغانستان را به بن‌بست کشانیده، محصول این اندیشه است که بشر همواره «خود» را به عنوان نیروی برتر و «دیگری» را به عنوان نیروی پست‌تر محسوم کرده که در نتیجه باعث شده است، مفهوم هویت از منظر نژادگرایانه رشد یابد (فکوهی، ۱۳۸۹: ۲۸۶). تکرار و تقویت چنین نگرشی به فاشیسم فرهنگی سر خواهد زد و در حقیقت این مهم‌ترین سناریویی است که در آینده جوامع شانس برنده شدن دارد. در مقوله فرهنگ، نمادها و نشانه‌ها سهم عمده‌ای در ترسیم آینده افغانستان خواهند داشت؛ اما فشاری که اکنون نشانه‌های هویتی و سمبلیک در رابطه با سرود ملی، پرچم ملی و حتی نام «افغانستان» تحمل می‌کنند، آینده را در کشاکش سناریوها قرار می‌دهند. چنان‌که کریس جانسون نویسنده کتاب «افغانستان کشوری در تاریکی» معتقد است: «در افغانستان تفرقه سیاسی و تنش‌های قومی هنوز هم پیرامون نام «افغانستان» به قوت خود باقی است؛ چرا که لفظ «افغان» بدو به پشتون‌ها اطلاق می‌شود؛ اما بسیاری از ساکنان افغانستان این واژه را به رسمیت نمی‌شناسند و مثلاً ترجیح می‌دهند آنان را به جای افغان، هزاره بنامند» (جانسون، بی‌تا: ۱۴).

برداشت جانسون از این ذهنیت برخاسته است که بسیاری از نخبگان سیاسی و فرهنگی اقوامی که در گذشته فرودست بوده‌اند، معتقدند که «گذاشتن نام افغان بر هزاره، بی‌هویت کردن ملی او بود که به تدریج ملیت‌های محروم را که همه‌چیز آنان را گرفته بودند و هزاره بودن و اوزبیک بودن آنان را هم می‌خواستند از آن‌ها بگیرند و آنان را مسخ نمایند، این موضوع را حتی در قانون اساسی سال ۱۳۴۲

را در محاق خود فرو برده است؛ اما حال فرهنگی افغانستان با مقوله هویت ملی به شدت درگیر است. تردیدی نیست که هویت ملی در رقم خوردن آینده افغانستان عنصر بسیار مهمی است و این شاخص در تاروپود تحولات دهه‌های بعد افغانستان تنیده خواهد شد. به نوشته یکی از اندیشمندان تاجیک‌تبار: «در افغانستان تبدیل شدن هویت‌های قومی به هویت ملی نیازمند سیر تکاملی است که هم‌پای تحولات عینی، محق بودن انسان و کثرت‌گرایی در هویت آزادی و عدالت اجتماعی قانونمند و نهادینه می‌گردد؛ آزمونی که هنوز در حوزه فرهنگ مشترک ساری و جاری است.» (آرزو، ۱۳۸۲: ۴۰). در گذشته اجبار رژیم‌ها هویت دیکته‌شده‌ای را ترسیم کرده بود که اقلیت‌های قومی و مذهبی مفری از آن نداشتند؛ اما در شرایط نسبتاً آزاد کنونی، هویت ملی به عنوان مهم‌ترین عنصر فرهنگی، تبدیل به محور منازعه و محاجه میان گروه‌های مختلف اجتماعی شده که نمایندگان آن‌ها در دولت، فشارهای ناشی از آن را تحمل می‌کنند.

اگر به جنجال‌های اخیر که پیرامون درج واژه «افغان» در صفحه مشخصات شناسنامه الکترونیکی توجه کنیم، روشن می‌شود که هویت ملی به عنوان پیشران مهم اجتماعی / فرهنگی تبدیل به چالش بزرگی برای آینده این کشور شده است. از سال ۲۰۱۴ تمامی انتخابات‌های افغانستان به دلیل پیشگیری از تقلب‌های گسترده، متوقف بر توزیع شناسنامه الکترونیکی بوده است؛ اما اختلافات گروه‌های قومی در رابطه با تک‌تک مشخصات هویتی شهروندان، پروژه شناسنامه الکترونیکی را زمین‌گیر کرده است. این موضوع نشان می‌دهد که هویت ملی در افغانستان تا چه اندازه تحت تأثیر هویت‌های محلی و قومی قرار دارد. در حال حاضر بخش بزرگی از تاجیک‌ها، هزاره‌ها و ازبک‌ها خود را «افغان» نمی‌دانند چه آن‌که این واژه را معادل واژه «پشتون» تلقی می‌کنند. به نظر می‌رسد بحران کنونی هویت ملی یک پدیده تاریخی است که به سبب مغایرت و ناسازگاری بین آگاهی اجتماعی افراد راجع به میراث و ریشه‌های تاریخی شان از

سناریوسازی در آینده‌پژوهی و به ویژه در روند فرهنگی امر جذاب است؛ اما مشکل در این جا است که نمی‌توان از وزن گذشته و فشار حال چشم‌پوشی کرد. سختی آینده‌پژوهی در روند فرهنگی افغانستان این است که کنشش آینده بیش از اندازه تحت تأثیر گذشته و حال قرار دارد. برخی از افغانستان‌شناسان همانند توماس بارفیلد بر این باور است که مدل چرخشی نظریه ابن‌خلدون در جامعه‌شناسی کماکان در افغانستان معتبر است.





شمسی جای داده بودند.» (غرجستانی، ۱۳۶۴: ۹۰). فشار حال در افغانستان، چنان قدرتمند است که گروه‌های قومی افغانستان تصمیم به ادامه جدال‌هایی گرفته‌اند که فعلاً سمبلیک به نظر می‌رسند؛ اما آنان می‌دانند که تعیین تکلیف نشانه‌ها و سمبل‌ها در ترسیم آینده آن‌ها مؤثر است؛ بنابراین استکفاف گروه‌های بزرگی از شهروندان افغانستان از پذیرش عنوان «افغان» فشار حال فرهنگی است که بر نشانه‌های آینده سنگینی می‌کند. آنان دریافته‌اند که روزگار فرهنگی امروز آنان میراثی است که از سنگینی وزن گذشته به یادگار مانده است. به نوشته آنتونی هیمن؛ «بیش از نصف جمعیت افغانستان که غیر پشتون هستند، خود را «افغان» نمی‌دانند، بلکه از عنوان اقوام خودشان استفاده می‌کنند. سعی دوامدار پشتون‌ها در تشکیل «ملت افغان» و سلطه سیاسی آنان بر اقلیت‌های محکوم، سبب شده است که کلمه «افغان» به پشتونان اطلاق گردد.» (هیومن، ۱۳۶۴: ۶).

### ۳.۳. کشش آینده پیشران‌های فرهنگی

در چارچوب مثلث آینده، وزن گذشته و فشار حال به خودی خود مطلوبیت ندارند، بلکه این دو زاویه مثلث از این جهت اهمیت دارند که تصویر نزدیک به واقع از آینده با تجربه‌اندوژی از گذشته و ارائه تصویر واقعی از وضعیت حال را ترسیم می‌کنند؛ اما آینده چگونه ساخته می‌شود و چه آینده‌ای را می‌توان ساخت؟ پاسخ به این پرسش در رابطه با روند فرهنگی تا اندازه زیادی دشوار است. اگر روند مورد بحث چیزی مانند فناوری و یا اقتصاد بود، سناریوهای محدودی در برابر ما قرار داشتند که محتمل‌ترین آن قابل رصد بود؛ اما از آن‌جا که گذشته وزینی در ورای روند فرهنگی افغانستان قرار دارد و فشار حال نیز در بالاترین حد خود است، سناریوسازی برای آینده، بسی دشوار می‌نماید؛ اما از سوی دیگر نمی‌توان آینده را به حال خود رها کرد و آن را در مسیر باد قرار داد. آینده ما را به سمت خود می‌کشاند هر چند که مسیر و مقصد روشنی را در برابر ما قرار نمی‌دهد. در آینده‌پژوهی «رویکرد مبتنی بر چشم‌انداز می‌پذیرد که در هر زمان خاصی، کثرتی از آینده‌های ممکن وجود دارد و آینده واقعی، حاصل تعامل میان بازیگران گوناگون در یک وضعیت خاص و مقاصد هر یک از آنان خواهد بود. این که آینده چگونه تکوین می‌یابد، به طور یکسان توسط عمل انسان‌ها و نفوذ علیت‌ها تبیین می‌شود. به آینده نباید به عنوان یک خط یگانه از پیش تعیین‌شده نگاه کرد، به صورت امتداد گذشته؛ کاملاً به عکس، آینده کثیر و تأمین است. کثیر بودن آینده و آزادی عمل انسان‌ها، یکدیگر را تبیین می‌کنند، آینده نوشته نشده است، بلکه در معرض آن است تا ایجاد شود (جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۹: ۱۲).

گفتیم که حوزه فرهنگ افغانستان در گذشته با نوعی گسست مواجه بوده و رژیم‌های حاکم سعی داشته‌اند، خرده‌فرهنگ‌های موجود را در بطن فرهنگ گروه حاکم استحاله کنند. تصفیة نژادی، سرکوب

عقیدتی، تفوق‌طلبی زبانی، معدوم نمودن آثار تمدنی، محرومیت از آموزش و... سیاست‌های فرهنگ‌ستیزی بوده که در تاریخ دو قرن و نیم افغانستان اعمال شده‌اند. رشته این سیره هر چند که با سرنگونی طالبان از هم گسست؛ اما رد پای ستیزش‌های فرهنگی در گذشته اکنون نیز دیده می‌شود. جنجال‌های حوزه فرهنگ که به نمونه‌هایی از آن پیشتر اشاره شد، در پاره‌ای موارد چنان حساسیت برانگیز است که موضوع خردی همانند نیش و کنایه یک استاد دانشگاه به یکی از زبان‌های رسمی کشور، به بحران بزرگی تبدیل می‌شود که روزها ذهن و ضمیر جامعه و دولت مردان را به خود مشغول می‌کند. هر چند که نمی‌توان آینده را تیره‌وتار ترسیم کرد و می‌بایست وجهی از امید و خوش‌بینی را نیز نسبت به آینده فرهنگی افغانستان در نظر گرفت؛ اما راست آن است که اجماع محصلی وجود ندارد که کدام سناریوی فرهنگی به نفع آینده افغانستان است. آیا مقررات موجود در حوزه فرهنگ که اکنون وجود دارد، نباید تغییر کند؟ آیا خط‌مشی دوگانگی زبانی ادامه پیدا کند؟ آیا راهی برای نجات آثار تاریخی و باستانی از نابودی وجود دارد؟ آیا سیاست‌های دولت در حوزه هنر در همه شاخه‌های آن نباید تغییر کند؟ آیا در برابر آن چه تهاجم فرهنگی خوانده می‌شود، می‌توان کاری کرد؟ این‌ها سوالات مهمی‌اند که سرجمع پاسخ به آن‌ها روند فرهنگی افغانستان را به سناریوی خاصی می‌رساند.

سناریوسازی در آینده‌پژوهی و به ویژه در روند فرهنگی امر جذاب است؛ اما مشکل در این‌جا است که نمی‌توان از وزن گذشته و فشار حال چشم‌پوشی کرد. سختی آینده‌پژوهی در روند فرهنگی افغانستان این است که کشش آینده بیش از اندازه تحت تأثیر گذشته و حال قرار دارد. برخی از افغانستان‌شناسان همانند توماس بارفیلد بر این باور است که مدل چرخشی نظریة ابن‌خلدون در جامعه‌شناسی کماکان در افغانستان معتبر است. او می‌نویسد: «حتی اکنون در آغاز قرن بیست‌ویکم، مدل ابن‌خلدون دقیقاً در مورد افغانستان قابل استفاده است. در خاور نزدیک، آفریقا، یا آسیای مرکزی، ساختارهای اقتصادی و اجتماعی به قدری تغییر یافته‌اند که اجتماعات بادیه‌نشین یا از اساس متحول شده‌اند یا کلاً از بین رفته‌اند. در افغانستان اما ساختارهای مذکور چندان تغییری نکرده‌اند و این کشور برای ابن‌خلدون جایی آشنا است. تنش‌های فرهنگی بین مردم دشت‌های حاصلخیز و شهرها و مردمانی که در کوه‌ها، صحراها و استپ‌ها ساکنند، نیز برای ابن‌خلدون آشنایند.» (بارفیلد، ۱۳۹۶: ۹۰).

تمدید اعتبار الگوی ابن‌خلدون در افغانستان اشاره به پایداری سنت‌ها و عصبیت‌های قومی و عشیره‌ای در افغانستان دارد که کار آینده‌اندیشی به‌ویژه در روندهای اجتماعی و فرهنگی را دشوار کرده است. در حقیقت تجلیات بیرونی فرهنگ در افغانستان به شدت تحت تأثیر وجوه نرم‌افزاری آن، یعنی باورها و عقاید جامعه قرار دارد.





**نوشتار حاضر آینده‌پژوهی روند فرهنگی افغانستان را در چارچوب مثلث آینده قرار داده است. مطابق این چارچوب وزن گذشته، فشار حال و کشش آینده، دورنمای فرهنگی افغانستان را روشن نموده و اشعار می‌دارد که تا چه اندازه آتیۀ فرهنگ افغانستان با گذشته و حال متفاوت خواهد بود و چه سناریوهایی در این رابطه ممکن است ساخته شود و کدام یک از آن‌ها اقبال بیشتری دارد تا پرداخته شود.**

این مردم تنها زمانی به بهداشت و رفاه مطلوب دست خواهند یافت که عده هرچه بیشتری از ایشان باسواد شده باشند. از حمله مغول‌ها بدین سو افغانستان هیچ‌گونه دست‌آورد هنری جدی و قابل‌اعتنایی نداشته است.» (کلیفورد، ۱۳۷۱: ۸۸ و ۱۰۱).

دین ذاتاً آینده‌ساز است و ادیان بزرگ با تحرک و حرکت به سوی آینده در ابعاد جهان گسترش پیدا کرده‌اند؛ اما در کشش آینده روند فرهنگی افغانستان، دین نیز خود به عنوان یک مسأله در ساخته شدن آینده تبدیل شده است. مشکل دینداری در افغانستان آن است که چندان عقلانی نیست و به مانند میراث سرپیسته از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. به نوشته عبدالعدل دای فولادی: «دین در جامعه‌ای که دارای فرهنگ عقلانی باشد، پویا و رهبری‌کننده است؛ اما همین دین در جامعه‌ای که صاحب فرهنگ قبیله‌ای است، عامل و حامی خرافات و ارتجاعیت می‌گردد. به همین علت در جامعه قبیله‌ای، دین در زیربنای تمام نهادهای اجتماعی قرار می‌گیرد و هر پندار و کرداری جدید تا صبغه دینی و مذهبی به خود نگیرد، نمی‌تواند از حمایت اجتماعی قبیله‌ای برخوردار باشد.» (دای فولادی، ۱۳۸۵: ۳۷). در دو دهه پایانی قرن بیستم دین از سوی برخی جریان‌های تمامیت‌خواه در افغانستان به گروگان گرفته شده بود که مصایب فرهنگی بسیاری به افغانستان وارد آورد. نمونه عینی این روند تخریب مجسمه‌های بودا در بامیان و موزه ملی در کابل از سوی طالبان است که در سال‌های پایانی قرن بیستم اتفاق افتاد. در دوره جدید هرچند متولیان دیانت کوشیده‌اند چهره معقولانه‌تری از دین ارائه کنند؛ اما باید گفت که آینده فرهنگی افغانستان کماکان از تأثیرات باورهای دینی و نهاد دین برکنار نیست.

### نتیجه‌گیری

از آن‌چه گذشت می‌توان به دست آورد که در میان مهم‌ترین روندهایی که در آینده‌پژوهی مورد توجه قرار می‌گیرند، روند فرهنگی بیشترین هم‌سویی را با روح آینده‌پژوهی دارد. فرهنگ به عنوان زیربنای تمدن یک جامعه هرچند که ساخته‌شدنی نیست؛ اما قابل مدیریت است.

بی‌گمان افغانستان جامعه سنتی است و حضور مظاهر تمدن مدرن در آن چیزی از سنتی ماندن فرهنگ آن نکاسته است. البته در دو دهه اخیر تغییرات فرهنگی به‌ویژه در سبک زندگی افغان‌ها به وجود آمده‌اند؛ اما همه این‌ها در جداریه جامعه اتفاق افتاده و راه‌چندانی به اعماق و بطن نپیموده‌اند. مشکل کار در این جاست که غالب افغان‌ها تحت تأثیر گذشته هستند و در حال زندگی می‌کنند. آنان چنان درگیر روندهای دیگر حیات خویش‌اند که تا اندازه زیادی حوزه فرهنگ را رها کرده‌اند. نحیف باقی ماندن حوزه فرهنگ، کار سناریوسازی فرهنگی در آینده را به بن‌بست خواهد کشاند؛ به‌ویژه این‌که روند فرهنگی در میدان کشمکش حاملان و وابستگان خرده‌فرهنگ‌ها قرار گرفته و موضوع جزئی، مانند استفاده از عنوان «دانشگاه» یا «پوهنتون»، به موضوع فرهنگی کشری تبدیل می‌شود. پروفیسور مهدی المانجرا از اندیشمندان آینده‌پژوه معاصر معتقد است: «تحول به معنای واقعی کلمه زمانی اتفاق می‌افتد که مردم ضرورت ژرف‌اندیشی به آینده را خود درک کنند و درباره نوع جامعه‌ای که می‌خواهند بسازند، به اتفاق نظر برسند.» (المانجرا، ۱۳۸۵: ۱۳۲).

کشش آینده فرهنگ افغانستان علاوه بر این‌که تحت تأثیر ذهنیت‌ها و عصبیت‌ها قرار دارد و تا آینده نامعلوم این خصلت دامن فرهنگ افغانستان را رها نمی‌کند، از سوی نیروی منفی دیگری نیز تهدید می‌شود. گذشته‌ها گذشته و حال نیز در معرض عبور است؛ اما آینده هنوز به جای خود باقی است. آینده خواهد آمد؛ اما در صورتی ساخته خواهد شد که با واقع‌نگری و مواجهه با حقایق به مصاف آن رفت. این در حالی است که بخش بزرگی از مردم افغانستان کماکان تحت تأثیر نیروهای غیبی و ماورایی قرار داشته و سرنوشت خود را در دست آن قرار داده‌اند. اگرچه جوهره فرهنگ خودجوش است و نمی‌توان با خط‌مشی‌های آمرانه با آن روبرو شد؛ اما رؤیاسازی، خیال‌پردازی و انگاره‌های بی‌بنیاد به شدت به مدیریت روند فرهنگی آسیب می‌زنند. تردیدی نیست که پایین بودن سطح آگاهی و عدم برخورداری از دانش‌های نوین، افغان‌ها را در منظومه استعانت از نیروهای پنهان باقی گذاشته و رشته تدبیر و ابتکار را از دست آنان برده‌اند. مری لوئیس کلیفورد که تحقیقات مردم‌شناسانه عمیقی در رابطه با افغانستان انجام داده، از آینده افغانستان به آن دلیل احساس ناامیدی می‌کند که مردم این کشور را گرفتار جهل و پندارهای غیرواقعی می‌بیند. او می‌نویسد: «ایل‌نشینان و روستاییان افغانستان به نیروها و پدیده‌های مافوق طبیعی، جادو، سحر، افسون، اوراد و خرافات شدیداً باور دارند. موجود ابرانسانی جز خداوند یگانه وجود ندارد، این مردم ساده‌دل برای محفوظ داشتن خودشان از شرفوز ارواح و اشباح و شیاطین، به اذکار و آیین‌های خاص و ساده، تعویذها و طلسماتی متوسل می‌شوند که از فالگیرها و رمال‌های دوره‌گرد، گرفته‌اند. این مردم منشأ ناخوشی‌ها و بیماری‌ها را ارواح خبیثه می‌دانند و لذا مداوای امراض خود را عموماً از این‌ها یا آن روحانی محلی و یا فلان عامی پرهیزگار می‌جویند. می‌توان گفت که جهل و خرافه بزرگ‌ترین دشمنان سلامت افغان‌ها هستند و



وجه تمایز فرهنگ از دیگر روندهای شش‌گانه‌ای که در آینده‌پژوهی مطرح هستند، این است که پیش‌بینی‌های فرهنگی فوق‌العاده پیچیده، پنهان و کیفی‌اند و چندان در کمند آمار و ارقام نمی‌افتند. با این وجود نمی‌توان از روند فرهنگی یک جامعه در چشم‌اندازها غافل شد و آن را در معادلاتی که آینده یک جامعه را تعیین می‌کند، نادیده گرفت. در مکانیسم‌های آینده‌پژوهی الگوهای متنوعی برای تحلیل روندها وجود دارد؛ اما در تبیین روند فرهنگی آن‌چه که سهیل عنایت‌الله از آینده‌پژوهان بین‌المللی آن را «مثلث آینده» نامیده، از ارزش علمی و روشی بالایی برخوردار است. در مثلث آینده زمان‌های گذشته، حال و آینده در حکم سه گوشه مثلث هستند که از طریق اضلاع به یکدیگر متصل هستند. از منظر عنایت‌الله آینده در مرکز مثلث شکل می‌گیرد؛ جایی که امواج سه زاویه مثلث با یکدیگر ملاقات می‌کنند. نوشتار حاضر آینده‌پژوهی روند فرهنگی افغانستان را در چارچوب مثلث آینده قرار داده است. مطابق این چارچوب وزن گذشته، فشار حال و کشش آینده، دورنمای فرهنگی افغانستان را روشن نموده و اشعار می‌دارد که تا چه اندازه آتیه فرهنگ افغانستان با گذشته و حال متفاوت خواهد بود و چه سناریوهایی در این رابطه ممکن است ساخته شود و کدام یک از آن‌ها اقبال بیشتری دارد تا پرداخته شود. واقعیت آن است که آینده‌پژوهی اصولاً در رابطه با روند فرهنگی بسی دشوار است و این صعوبت در خصوص افغانستان شدیدتر است. اگر حوزه فرهنگ افغانستان گذشته ملایم و قابل قدری می‌داشت تا اندازه زیادی چشم‌انداز آینده را روشن می‌نمود. در نوشتار حاضر به تفصیل گذشت که گذشته هنوز هم وزن سنگین خود را بر حوزه فرهنگ افغانستان انداخته است؛ چه آن‌که هنوز هم افغان‌ها خاطرات تیره و تلخی از تصفیه‌ها و تقوی طلبی‌های فرهنگی یک گروه اجتماعی علیه گروه اجتماعی دیگر در اذهان خود دارند. ما در گذشته شاهد منازعات و حتی قتل عام فرهنگی در افغانستان بوده‌ایم که کماکان روح و روان بسیاری را می‌آزارند. ضمن آن‌که فشار حال نیز بار بزرگی بر دوش روند فرهنگی افغانستان گذاشته است. در حالی که بسیاری از کشورها در روند ملت‌سازی و تثبیت هویت ملی و تعیین سمبل‌های ملی قدم‌های بلندی برداشته‌اند، در افغانستان هنوز هم جدال‌های بی‌پایان پیرامون هویت ملی، زبان ملی، آموزش عمومی، تحصیلات عالی، رعایت سنت‌ها، پذیرش فرهنگ‌های بیرونی و... وجود دارند. در چنین وضعیتی در رابطه با کشش آینده، سناریوهای مبهم و محتمل بسیاری می‌توان نوشت که البته هیچ یک چنان برجسته نخواهد بود تا اطمینان خاطر آینده‌پژوهان این حوزه را فراهم کند.

## منابع

- آرزو، عبدالغفور، چگونگی هویت ملی در افغانستان، عرفان: تهران، ۱۳۸۲.
- بارفیلد، توماس، افغانستان؛ تاریخ فرهنگی-سیاسی، ترجمه عبدالله محمدی، تهران: عرفان، ۱۳۹۶.
- بانک جهانی، افغانستان، احیای مجدد ملی و زدایش فقر؛ زنان در آینده افغانستان، کابل: مارچ ۲۰۰۵.
- پلرام، عبدالرحیم، «آینده‌پژوهی حوزه‌ای نو برای کندکاو»، در کتاب: «آینده‌پژوهی، مفاهیم، روش‌ها»، تهران: مرکز آینده‌پژوهی علوم و فناوری دفاعی-مؤسسه آموزشی و تحقیقاتی صنایع دفاعی، ۱۳۸۸.
- تیشه‌یار، ماندانا، آینده‌پژوهی در مطالعات استراتژیک، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۹۱.
- جانسون، کریس، افغانستان کشوری در تاریکی، ترجمه نجله خندق، تهران: نشر آیه، بی‌تا.
- جمعی از نویسندگان، مجموعه مقالات آینده‌پژوهی، ترجمه محمدرضا صالح‌پور و دیگران، تهران: دفتر همکاری‌های علمی بین‌المللی وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۷۹.
- حاجیان، خدیجه، دیپلماسی فرهنگی (مطالعه موردی افغانستان و تاجیکستان)، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر ارتباطات، ۱۳۹۴.
- خزایی، سعید، «چالش‌های آینده‌پژوهی در ایران»، در آملی بر آینده‌پژوهی، اصفهان: پارس ضیا، ۱۳۹۳.
- داریوش، ابراهیم، «بررسی خشونت علیه زنان در افغانستان»، روزنامه ۸ صبح، چهارشنبه ۷ حوت ۱۳۹۲.
- دای‌فولادی، عبدالعدل، قلمرو استبداد، بی‌جا: فدراسیون آزاد ملی، ۱۳۷۷.
- صدیقی افشار، غلام‌حسین و حکمی، نسرین، فرهنگ فارسی امروز، تهران: نشر آری، ۱۳۷۷.
- عنایت‌الله، سهیل، پرسش از آینده، ترجمه مسعود منزوی، تهران: مرکز آینده‌پژوهی علوم و فناوری دفاعی، ۱۳۸۸.
- غرجستانی، محمدعیسی، تاریخ هزاره و هزارستان، کویت: پاکستان: مولف، ۱۳۶۴.
- فکوهی، ناصر، همسازی و تعارض در هویت و قومیت، تهران: نشر گل‌آذین، ۱۳۸۹.
- فی، برایان، فلسفه امروزی علوم اجتماعی در جوامع چندفرهنگی، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۴.
- کلیفورد، مری لوئیس، سرزمین و مردم افغانستان، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱.
- لیور، پیرسان، «نقشه جدید قومی افغانستان»، افغانستان اقوام و کوچ‌نشینان، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، مشهد: پاپلی یزدی، ۱۳۷۲.
- المانجرا، مهدی، «آینده‌های دنیای اسلام»، در کتاب: الفبای آینده‌پژوهی، تهران: کرانه علم، ۱۳۸۵.
- مایل هروی، نجیب، تاریخ و زبان افغانستان، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار، ۱۳۷۱.
- محمدپور، مجید، افغانستان فرصت‌ها و تهدیدها، تهران: جاجرمی، ۱۳۸۵.
- محمودی بختیاری، علی‌قلی، زمینه و فرهنگ تمدن ایران، تهران: انتشارات نگاهی به عصر اساطیر، ج افست، ۱۳۵۸.
- ملکی‌فر، عقیل و همکاران، الفبای آینده‌پژوهی، تهران: کرانه علم، ۱۳۸۵.
- موسوی، سیدعسکر، هزاره‌های افغانستان، ترجمه اسدالله شفقایی، تهران: نقش سیمرغ، ۱۳۷۹.
- هیدی، فهمی، افغانستان سقف جهان، ترجمه سرور دانش، قم: انتشارات مالک اشتر، ۱۳۶۲.
- هیومن، آنتونی، افغانستان زیر سلطه شوروی، تهران: شبانویز، ۱۳۶۴.
- یوانز، مارتین، افغانستان مردم و سیاست، ترجمه سیما مولایی، تهران: ققنوس، ۱۳۹۶.
- Bell, Wendell, Foundations of futures studies, ۲۰۰۳.